



عوامل داخلی فروپاشی «جمهوری» چهارم در افغانستان

مصطفی عاقلی^۱ دکتر ماندانا تیشه‌یار^۲

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

فروپاشی جمهوریت در افغانستان شوک‌آور بود. حکومت این کشور به رغم در اختیار داشتن تجهیزات پیش‌رفته، یک ماه بیشتر در برابر یورش طالبان دوام نیاورد. پرسش اصلی مقاله این است که کدام عوامل نقش اصلی را در فروپاشی جمهوریت افغانستان داشته‌اند؟ فرض بر این است که عوامل مربوط به سطح دولت در چهار بعد سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی نقش اصلی را در فروپاشی جمهوری افغانستان داشتند. یافته‌ها نشان می‌دهند که علل سیاسی (عدم مشروعیت دولت، نبود ایدئولوژی مشروعیت‌بخش، شکاف دولت-ملت، بحران هویت ملی، فساد سیاسی، نبود دیپلماسی کارآمد)؛ علل اقتصادی (رشوه‌خواری و فساد اداری، کاهش سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه و فقر و بیکاری)؛ علل اجتماعی (تبعیض در استخدام، فساد اخلاقی، سیاسی شدن هویت‌ها، عدم انسجام اجتماعی و فرار مغزها)؛ و علل نظامی (ضعف رهبری به دلیل نبود شایسته‌سالاری در ارتش، نبود استراتژی در جنگ، سیاسی شدن ارتش) عوامل اصلی فروپاشی جمهوری در افغانستان بودند.

کلید واژه‌ها: بحران هویت، فساد سیاسی، بحران مشروعیت، تبعیض اجتماعی، فرار مغزها، فروپاشی جمهوری افغانستان.

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) ایمیل: mustafa_aqeli@hotmail.com

^۲ استادیار رشته روابط بین‌الملل، گروه مطالعات منطقه‌ای، موسسه بیمه عالی اکو، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران، ایمیل: tishehyar@atu.ac.ir

مقدمه

دولت جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۲۰۰۱ روی کار آمد و در سال ۲۰۲۱ فروپاشید. در این ۲۰ سال، افغانستان گواه چهار دور انتخابات ریاست جمهوری بود. گرچه در آغاز مردم به آینده کشور خوش بین بودند، مگر با بازگشت طالبان در سال ۲۰۰۵ به صحنه جنگ با دولت افغانستان، این خوش بینی ها رنگ باختند. بازگشت طالبان سه دلیل ریشه ای داشت: ۱) حضور نیروهای نظامی ناتو در خاک افغانستان که معنای اشغال کشور را می داد؛ ۲) پشتیبانی کشورهای منطقه به دلیل حضور امریکا و ترس از نفوذ آن در این مناطق؛ ۳) برجسته سازی چهره اسلام به مثابه تروریسم نزد جهان توسط رسانه های مورد پشتیبانی غرب. دلیل نخست، به طالبان امکان یارگیری از جوانان را داد؛ دلیل دوم، امکان تمویل، تجهیز، یافتن پایگاه و آموزش را توسط کشورهای منطقه فراهم کرد؛ و دلیل سوم، به آن ها بهانه داد تا جنگ علیه تروریسم را به مثابه جنگ علیه اسلام تبلیغ نموده و پایگاه مردمی برای خود شکل دهند.

در سوی دیگر، دولت افغانستان هرچه به سوی دور دوم انتخابات (۲۰۰۹) پیش می رفت، ناامیدی های زیادی را در مردم بر می انگیخت: کوشش برای غربی کردن فرهنگ و سنت افغانستان، رویارویی سنت گرایان را در برابر دولت برانگیخت؛ تمایل به همکاری درازمدت با غرب، اختلافات روشن فکران و سیاستمداران ملی گرا را در برابر دولت تقویت کرد؛ و در نهایت، امریکا به این نتیجه رسید که جنگ راه حل نیست و باید با طالبان گفت و گو شود. برای نمونه، در سال ۲۰۰۸ وزیر دفاع امریکا، رابرت گیتس، گفت: «در نهایت - من تاکید می کنم - در نهایت

باید یک آشتی به عنوان یک دست‌آورد سیاسی ایجاد شود، تا مناقشه پایان یابد» (روبین، ۱۳۹۸: ۴). بنابر گزارش سیگار^۱، تمرکز بر عراق از ۲۰۰۳ - ۲۰۱۰، زمینه قدرت‌یابی طالبان را فراهم کرده بود (سیگار، ۲۰۲۱: ۱۰). از همین‌رو، در سال ۲۰۱۰ شورای عالی صلح به رهبری برهان‌الدین ربانی برای ایجاد گفت‌وگوهای صلح شکل گرفت که به ایجاد آن به طالبان مشروعیت سیاسی داد.

گفت‌وگو با طالبان از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ به درازا کشید. حامد کرزی، رئیس‌جمهوری افغانستان، طالبان را «برادر ناراضی» خواند و از آن‌ها قباहत زدایی کرد. با پیشواز ۲۰۱۴، امریکا تصمیم به خروج گرفت و نقش خود را از رهبری جنگ به رهبری آموزش نیروهای افغانستانی تغییر داد. بحران سال ۲۰۱۴ که رسانه‌های طرف‌دار غرب آن را ساختند، چند مسأله را شکل داد: (۱) مهاجرت و فرار مغزها؛ (۲) کاهش سرمایه‌گذاری؛ (۳) انتقال پول از بانک‌های افغانستان به بیرون؛ (۴) کاهش اشتغال و افزایش بیکاری؛ (۵) افزایش بی‌اعتمادی مردم به دولت؛ (۶) افزایش قوم‌گرایی و سیاست‌هویت؛ (۷) کاهش امنیت روانی و فیزیکی مردم؛ (۸) و در نهایت، افزایش اعتماد به نفس طالبان (روبین، ۱۳۹۸: ۵).

اشرف‌غنی نیز طالبان را «مخالفان سیاسی» خواند که این فاز دوم شکاف میان مردم و دولت بود. در سال ۲۰۱۷ دولت افغانستان رسماً از مدار توجه غرب خارج شد و به جای آن، طالبان مورد توجه قرار گرفتند. جنگ و ناامنی تا جایی پیش رفت که طالبان بیش از نیم‌خاک افغانستان را به دست آوردند (عاقلی، ۱۳۹۶: ۸۵). گروگان‌گیری، کشت مواد مخدر، قوم‌گرایی، بی‌اعتمادی سیاسی، زدو بندهای داخلی افزایش یافت و طالبان در سطوح عالی حکومت افغانستان از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار شدند. در نهایت، امریکا و کشورهای منطقه با طالبان وارد

¹ SIGAR

گفت‌وگو شدند و دولت افغانستان را از بازی‌های سیاسی کنار گذاشتند (دولت‌یار، ۲۰۲۱: ۴۴۵-۴۴۶). پس فروپاشی جمهوری در سال ۲۰۲۱ معلول عواملی است که به گونه تاریخی انباشت شده و زمینه را برای شکست دولت در تمامی ابعاد آن فراهم کردند. اکنون می‌توان پرسید، کدام علل داخلی در فروپاشی جمهوری افغانستان مؤثر بودند؟

۱. پیشینه پژوهش

برای پاسخ‌گویی به این پرسش، آثار مرتبط با مسأله پژوهش بررسی شده‌اند که آن‌ها را می‌توان در چهار دسته جای داد: گروهی، امریکا و شرکای آن را عامل اصلی فروپاشی نظام افغانستان می‌دانند و باور دارند که اقدامات خروج امریکا و نیز گفت‌وگوهای آن کشور با مخالفان مسلح عامل اصلی فروپاشی بوده است. برخی از این آثار از نویسندگان زیر هستند (سلیمانی‌پورلک، ۱۴۰۰)؛ (اکبرزاده و همکاران، ۲۰۲۰)؛ (جعفری، ۱۴۰۰)؛ (Andisha, 2022)؛ (مورتازاشویلی، ۱۴۰۰)؛ (دهزاد، ۱۴۰۰) و (دهزاد، ۱۴۰۱). گروه دوم، شرایط داخلی افغانستان را عامل اصلی فروپاشی نظام جمهوری می‌دانند و با تمرکز بر بخش‌های گوناگون دولت عوامل زیادی را دخیل می‌دانند که مهم‌ترین شان این‌ها هستند: (سیگار، ۲۰۲۱)؛ (دولت‌یار، ۲۰۲۱)؛ (آرین، ۱۴۰۰)؛ (اقبال، ۱۴۰۰)؛ (اندیش‌مند، ۱۴۰۰)؛ (جان‌باز، ۱۴۰۰)؛ (اندیش‌مند، ۱۴۰۱)؛ (اخلاقی، ۱۴۰۱)؛ (نصیری، ۱۴۰۰)؛ (قیومی، ۱۴۰۱). گروهی نیز، غنی و یارانش را متهم به تسلیم‌دهی حکومت می‌کنند (پدرام، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱)؛ (صبح‌کابل، ۲۰۲۰)؛ (فارس‌نیوز، ۱۴۰۱). برای نمونه پدرام باور دارد که دلیل فروپاشی رژیم کابل، تسلیم‌دهی غنی بود. از دید او غنی و رفقاییش دو دسته قدرت را به تبار پشتون تحویل دادند. گروه چهارم نیز، به سطح تحلیل داخلی تاکید می‌کنند، با این تفاوت که ضعف در رهبری نظام را عامل مهم فروپاشی نظام می‌دانند. برای نمونه (خلیل‌زاد، ۱۴۰۱)؛ (نورزاد، ۱۴۰۰). خلیل‌زاد همیشه از ضعف

رهبری سخن گفته و علت اصلی فروپاشی را ناتوانی غنی در مدیریت قدرت سیاسی عنوان کرده است.

فرض نوشتار حاضر این است که متغیرهای سطح دوم که تأکید بر شرایط داخلی دارند، عوامل اصلی فروپاشی جمهوری افغانستان هستند. روش مقاله هم در مقام گردآوری و هم در مقام تجزیه و تحلیل کیفی بوده از تکنیک تحلیل محتوای تفسیری استفاده شده است. اما از آنجایی که منابع جدی در این زمینه اندک بوده است، نتایج این پژوهش با خبرگان علمی افغانستان نیز شریک ساخته شده و مورد بازنگری و آزمایش قرار گرفته است. اغلب نگاه نخبگان علمی افغانستان نیز نتایج پژوهش کنونی را تأیید کرده‌اند.

از دید سازماندهی، در این مقاله کوشش می‌شود نخست عوامل سیاسی، در گام بعد، عوامل اقتصادی، سپس عوامل اجتماعی و در گام چهارم عوامل نظامی مورد بررسی قرار گیرند.

۲. چارچوب نظری: نظریه سیستم‌ها

نظریه سیستم‌ها توسط ایستون (۱۹۵۷) در اوج علم‌گرایی در علوم سیاسی مطرح شد؛ اگرچه این نظریه پیش از این در جامعه‌شناسی نیز مطرح شده بود. ایستون نظام را مجموعه‌ای از عناصر مرتبط به هم می‌بیند که چنان به هم مرتبط شده‌اند که تغییر در یک عنصر می‌تواند دیگر عناصر و حتی کل نظام را تحت تأثیر قرار دهد. در واقع، نظام سیاسی مجموعه‌ای از عناصر سیاسی را در یک کلیت چنان به هم مرتبط می‌سازد که خواسته‌های شهروندان (تقاضا) و ارائه خدمات دولتی به شهروندان (پاسخ) در یک فرایند سیاسی یک‌پارچه می‌شود (عاقلی، پیش‌گفتار، ۱۴۰۲: ۱). نظام سیاسی از عناصری (خرده سیستمی)

تشکیل شده است که هر کدام اهداف ویژه‌ای را برآورده می‌سازند که برونداد همه آن‌ها اهداف اصلی دولت را می‌سازد. در صورتی که کی از این عناصر/بخش‌ها یا خرده نظام‌ها کارکرد متناسب خود را نداشته باشد، و اخلاقی در آن صورت گیرد، در بدترین حالت نظام موردنظر علیه خود فعالیت خواهد کرد و یا در بهترین حالت، کژکارکرد خواهد شد. هر نظام سیاسی مدلی از تعامل مردم و حکومت است و نوعیت آن نیز بستگی به چگونگی این تعامل دارد. اگر این تعامل شفاف، متناسب، کارا و دموکراتیک باشد، نظام سیاسی مشروعیت دارد و آن را «مردم‌سالار» تعریف می‌نمایند. اگر چنین نباشد، آن را «غیرمردم‌سالار» می‌خوانند (عاقلی، پیش‌گفتار، ۱۴۰۲: ۲).

نظام سیاسی مورد نظر ایستون از دو محیط متأثر می‌شود: محیط داخلی و محیط خارجی. محیط داخلی به دلیل کارکرد نادرست و یا اخلال در یک بخش زیر سیستم دچار فرسودگی و آشوب می‌شود و محیط خارجی به دلیل تقاضای بیش از اندازه و ناتوانی دولت در پاسخ به این درخواست‌ها تحت فشار قرار می‌گیرد. بر مبنای ارتباط سیستم با محیط پیرامون، سیستم‌ها سه دسته هستند: سیستم‌های کاملاً بسته که کنش متقابلی بین سیستم و محیط وجود ندارد؛ سیستم‌های نسبتاً بسته که به میزان اندکی محیط می‌تواند بر آن‌ها تأثیر بگذارد؛ و سیستم‌های باز که رابطه متقابل و تمام عیاری میان سیستم و محیط پیرامونی آن وجود خواهد داشت (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۸۹).

دولت به مثابه یک نظام، افزون بر ارتباط داخلی میان اجزای خود، دارای ارتباط با متغیرهای بیرونی در سطوح گوناگون نیز هست. در واقع، دولت دارای دادوستد گسترده با محیط بیرونی خود است و از همین رو، با کنش واکنش میان دولت و محیط او تعادل یا عدم تعادل در سیستم دولت رخ می‌دهد. پس اگر فشارهای وارد از محیط دولت به اوج خود برسند، مرزها به هم ریخته و کل نظام فرو می‌پاشد. زیرا در اثر فشار متغیرهای اصلی نظام برخلاف هدف‌های خود تغییر وضعیت داده و کژکارکرد خواهند شد که در واقع علیه خود فعالیت خواهند کرد (کاظمی و نریمانی، ۱۴۰۲: ۲۰۲).

بسیاری از پژوهشگران در روشنایی نظریه سیستم‌های ایستون کارهای ارزشمندی کردند که می‌توانند فروپاشی نظام سیاسی در افغانستان را توضیح دهند. برای نمونه اسکاچپول (۱۹۷۹) بر توانایی دولت بر کنترل نخبگان تاکید می‌کند و از دید او اگر این توانایی کاهش یابد، فروپاشی شدت می‌گیرد. گلدستون (۱۹۸۲) بر توانایی دولت در گرفتن مالیات و تیلی (۱۹۹۲) بر سرکوب مخالفان قدرت تاکید می‌کند. در این میان مان (۱۹۹۳) با تأثیر از وبر بر ابعاد قدرت دولت تمرکز می‌کند. یعنی بر قدرت مالیات ستانی، قدرت نظامی، قدرت سازمانی و دامنه نفوذ مدنی دولت. از دید او، اندازه سطح قدرت دولت به وسیله توانایی دولت در: به دست آوردن منابع، انحصار قدرت نظامی، گسترده شدن پایگاه قدرت خود به وسیله جذب نخبگان و توده‌ها و تحقق سیاست‌ها و اجرای کارآمد قوانین تعیین می‌شود (کالی، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۳).

اگر بخواهیم همه موارد بالا را با نگرش سیستمی در افغانستان در نظر آوریم، به خوبی درمی‌یابیم که دولت در همه زمینه‌ها دچار فرسایش و ناتوانی شده بود. زیرا، همان‌گونه که اسکاچپول به توانایی دولت بر کنترل نخبگان تاکید می‌دارد، دولت افغانستان کنترل خود را بر نخبگان سیاسی کاملاً از دست داد. همان‌گونه که در متن نشان داده خواهد شد، نخبگان مدنی و سیاسی راه خود را از دولت جدا کردند و روز به روز فاصله دولت و ملت از هم جدا شد. هم‌چنان، بر همان‌گونه گلدستون بر توانایی مالیات‌گیری دولت تاکید می‌کند و این متغیر را در فروپاشی دولت کلیدی معرفی می‌کند، دولت افغانستان پس از ۲۰۱۴ توانایی خود را بر بخش‌های خصوصی و حتی نخبگان بانفوذ از دست داد و دیگر نمی‌توانست مالیات بگیرد و حتی کنترل گمرکات از دست آن رفت. دولت افغانستان از ۲۰۰۵، به ویژه ۲۰۱۰ توانایی خود را بر سرکوب مخالفان از دست داد. تا جایی که در ۲۰۱۷ نیمی از سرزمین از اختیار دولت خارج شد و در اختیار طالبان قرار گرفت چیزی که برای تیلی نمادی از فروپاشی دولت است. در نهایت این‌که، دولت افغانستان در به دست آوردن منابع، انحصار قدرت نظامی، گستردن پایگاه قدرت خود به وسیله جذب نخبگان و توده‌ها و تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین عملاً ناتوان شد چیزی که مان و کالی از آن به عنوان نماد فروپاشی دولت یاد می‌کنند. اکنون تلاش می‌شود عوامل فروپاشی در این مسیر در چارچوب سیستمیک مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

۳. علت‌های سیاسی فروپاشی جمهوریت

علت‌های سیاسی را می‌توان علت‌هایی دانست که بر محور قدرت قابل ردیابی‌اند. چند مسئله کلیدی سیاسی در درون دولت افغانستان زمینه‌ساز فروپاشی کشور شدند که از آن جمله، عدم مشروعیت دولت، نبود ایدئولوژی مشروعیت بخش، شکاف دولت - ملت، بحران هویت ملی، فساد سیاسی، ضعف دیپلماسی (عمومی،

رسانه‌ای، نظامی و فرهنگی) مهم‌ترین آن‌ها بودند. البته این علت‌ها باهم مرتبط نیز بودند؛ به گونه‌ای که با یکدیگر هم‌بستگی داشتند.

۳-۱- نبود مشروعیت سیاسی

یکی از علت‌های فروپاشی جمهوریت، نبود مشروعیت سیاسی حاکمان بود. اگر مشروعیت سیاسی را «پذیرش از سوی شهروندان» از یکسو و «حقانیت حکومت کردن به شهروندان» از سوی مقامات سیاسی بدانیم، حکومت غنی هیچ‌یک از این دو شرط را نداشت و در نتیجه از سوی مردم نامشروع بود. این عدم مشروعیت با استفاده از شاخص «پذیرش شهروندان» به خوبی قابل اثبات است. زیرا، در هر دو دور انتخابات، غنی در برابر رقیب خود که عبدالله بود، رای نیارود و با تقلب و زور خود را رئیس‌جمهور خواند. این که مقامات سیاسی شرط دوم یعنی حق حکومت کردن را داشتند یا نه، در سواد و شخصیت مقامات سیاسی قابل ارزیابی است. برای نمونه، به رغم صدها هزار کارشناس آموزش دیده، بی‌سوادترین افراد، مقامات بلندرتبه حکومت غنی بودند (دهزاد، ۱۴۰۰). کافیس‌ت به رییس بانک مرکزی، وزیر معارف دور دوم، رئیس شورای امنیت، رییس دفتر و صدها مقام دیگر، نگاه انداخته شود.

عدم مشروعیت سیاسی نظام سبب شد تا شهروندان نسبت به تصامیم و اقدامات رییس‌جمهور غنی بی‌باور شده و از آن پشتیبانی نکنند. زمانی که شهروندان از حکومت در زمینه‌های گوناگون پشتیبانی نکنند، طبعاً در اجرای قانون دچار مسئله اجرا شده و دیگر توان اعمال قانون و فرامین را نخواهد داشت. برای نمونه، نه تنها بسیاری از فرمان‌های غنی مورد پشتیبانی قرار نگرفت، که علیه فرمان‌ها اعتراض هم صورت گرفت (مقدس، ۱۴۰۰: ۶۲-۶۳). حتی بسیاری از رهبران سیاسی و

مقامات خود دولت، علیه غنی موضع گرفتند. موضع‌گیری جنرال دوستم، عطا محمد نور و حاجی محمد محقق از نمونه‌های روشن آن هستند.

۳-۲- نبود ایدئولوژی مشروعیت‌بخش

هر دولتی برای پایداری نیاز به ایده‌ای دارد که فلسفه‌ی وجودی دولت را تعریف نماید. حکومت و شیوه حکم‌روایی برای مردمان هر کشوری معنای متفاوتی دارد (Buzan, 1983, pp. 4-53). در افغانستان در طول ۲۰ سال هیچ ایدئولوژی مشخصی که دولت از آن مشروعیت خود را بگیرد، وجود نداشت. گرچه ادعا می‌شد که ایدئولوژی دولت، دموکراسی لیبرال است، اما در عمل هیچ‌یک (نه لیبرالیسم و نه دموکراسی) وجود نداشت. یعنی مردم نه انتخاب می‌کردند و نه توانایی نظارت و کنترل بر دولت را داشتند که بتوان بر آن دموکراسی نام گذاشت. از سوی دیگر؛ به ویژه در زمان غنی، دولت لیبرال هم نبود، زیرا در بسیاری از زمینه‌ها بر بخش‌های خصوصی محدودیت وضع کرد و قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای نهادهای مدنی و رسانه‌ای ایجاد کرد. حملات شدید غنی و سخنگویان او بر رسانه‌ها و توقف نهادهای مدنی، از نمونه‌های روشن هستند. این حکومت اسلامی هم نبود، یعنی قوانین اسلامی اجرا نمی‌شد و رفتار دولت‌مداران توسط اسلام و تفاسیر گوناگون اسلامی نیز قابل تایید نبود. پس نمی‌توان برای حکومت افغانستان در ۲۰ سال جمهوریت ایده و ایدئولوژی مشخصی را نام گرفت که رهنمای عمل سیاست افغانستان بوده باشد (بولمر، ۱۴۰۲: ۳-۴). در واقع افغانستان یک پا در سنت و اسلام داشت و یک پا در مدنیت و لیبرالیسم (نک، سجادی، ۱۳۹۷).

۳-۳- شکاف دولت-ملت

گرچه شکاف ملت-دولت تنها ویژه افغانستان نیست، مگر دولت و ملت در افغانستان بنابر عوامل گوناگونی از هم فاصله گرفتند. بهترین دوران اتحاد مردم و

نگاه فراقومی، دوران نخست کرسی بود. یعنی فاصله ۲۰۰۱-۲۰۰۷. از این تاریخ به بعد، دولت به سوی قومی شدن پیش رفت و جامعه نسبت به حکومت بی باور شد. این موضوع زمانی برجسته شد که کرسی طالبان را برادران ناراضی خواند و بدبینی کرسی نسبت به غیرپشتون‌ها افزایش یافت. تاجایی که کرسی متهم به قتل‌های زنجیره‌ای رهبران ارشد غیرپشتون شد. غنی نیز به جای به رسمیت شناختن تنوع تباری و اصل مشارکت عادلانه اقوام در قدرت، سیاست تک‌قومی را روی دست گرفت و آخرین خشت‌های مشارکت سیاسی را از بنیاد ویران کرد (دهزاد، ۱۴۰۰) از این مهم‌تر، زمانی که دولت عملاً در فساد فرو رفت و پول‌های پنهانی زیادی به ارگ افغانستان سرازیر می‌شد، مردم از دولت ناامید شدند. دولت دیگر در خدمت ملت نبود و پاسخ‌گویی به نیازها و تقاضای جامعه تا حد امکان از دولت کاهش یافت.

۳-۴- بحران هویت ملی

بحران هویت زمانی شکل می‌گیرد که یا یک هویت فراگیر ملی ساخته نشود، یا آن نگاه فراگیر شکسته شود. زمانی که نگاه‌های فروملی بر نگاه فراگیر در سطح کل دولت غلبه داشته باشد، نمی‌توان از هویت ملی سخن گفت. در افغانستان هویت فراگیری که بتواند هویت‌های قومی، زبانی و مذهبی را در درون خود جای دهد و بازتاب‌دهنده جامعه‌ی متکثر افغانستان باشد، شکل نگرفته است (غفاری‌نسب و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۱-۶۲). در افغانستان بحران هویت ملی نتیجه سیاست قومی بود. زیرا، وجود «عصبیت» ناخودآگاه در قبایل، راه تعامل اجتماعی - فرهنگی را میان اقوام بسته است. این عصبیت به صورت یک «روح جمعی» در قبیله درآمده و نوع روابط، خویشاوندی، بینش و سلیقه و چگونگی «تفکر جمعی» قبیله را تعیین می‌کند (ساداتی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

با آغاز هزاره جدید، انتظار می‌رفت افغانستان بر قوم‌گرایی دوران جهاد و طالبان فایق بیاید، مگر چند مورد سبب شد قوم بر ملت تقدم یابد و افغانستان به سمت بحران هویت یابد: ۱) تمامی نمادها (پرچم، نام کشور، سرود ملی، پول و...) به نفع یک قوم دست‌کاری شدند، که این مسئله زمینه‌ساز تضادهای هویتی بود. زیرا دیگران فکر می‌کردند که فرایند افغان‌سازی از بالا به پایین توسط یک قوم اعمال می‌شود؛ ۲) کرسی طالبان را به دلیل پشتون بودن شان برادران ناراضی خواند و شورای عالی صلح برای گفت‌وگو با طالبان روی کار آمد؛ ۳) غنی آن‌ها را مخالف سیاسی خواند و کوشید آن‌ها را به افغانستان فراخواند، تا جایی که حکمت‌یار را فراخواند و به او امتیازهای زیادی بخشید؛ ۴) به رغم تصویب پارلمان مبنی بر درج هویت‌های دیگر، غنی فرمان عدم درج هویت‌های دیگر را داد، که این امر به کشمکش‌های زیادی دامن زد و افغانستان را در عمل به واگرایی سوق داد؛ ۵) غنی همه اقوام را از ساختار قدرت حذف کرد و ارگ و دیگر وزارت‌خانه‌ها را در اختیار یک قوم قرار داد. این پنج دلیل، بحران هویت را شدت بخشید. تا جایی که بسیاری از غیرپشتون‌ها (شامل هزاره، ازبیک، تاجیک و...) خود را افغان نمی‌دانستند و با نمادهایی که قانون اساسی آن‌ها را ملی می‌نامید، مخالفت می‌کردند. برای رویارویی با چنین اقدامی، از سوی افراد و گروه‌های مدنی تظاهرات زیادی راه‌اندازی شد و مخالفت خود را با فرمان‌های رئیس‌جمهور غنی ابراز داشتند. در یک کلام، آنچه در افغانستان جریان داشت، همان است که صدر (۱۳۹۹) آن را «جمهوری شیر» خوانده بود.

۳-۵- فساد سیاسی

فساد سیاسی، به معنای سواستفاده از قدرت سیاسی به نفع شخصی است (رز و پیفر، ۱۴۰۰: ۳۷). فساد سیاسی زمانی صورت می‌گیرد که فردی که در راس قدرت سیاسی قرار دارد، امتیاز سیاسی را به نفع شخصی، خانوادگی و یا قومی استفاده

نماید. برای نمونه، زمانی که رئیس جمهور خویشاوندان خود را بدون توجیه منطقی در کارهای مهم کشور بگمارد، فساد سیاسی انجام داده است. شکل دیگری از فساد سیاسی، استفاده از قدرت برای افزایش ثروت است. یعنی گمارش افراد ثروتمند در قدرت در عوض پولی که از آنها دریافت می‌شود (این پول یا برای انتخابات دور بعدی و یا برای سرمایه‌گذاری دریافت می‌شود). سومین شکل فساد سیاسی، اولویت روابط بر ضوابط است. شکل دیگری از فساد سیاسی، خرج پول برای نیروهای مدنی و رسانه‌ها برای تبلیغ چهره مثبت به نفع فرد موردنظر است. زمانی که به دو دهه زمامداری در افغانستان نگاه شود. همه اشکال فساد سیاسی را می‌توان دید.

در نمونه نخست، همه اعضای خانواده‌های سیاسی دارای مقامات بلند حکومتی شدند، تا جایی که به حکومت غنی، «حکومت خسربرده‌ها» نام گذاشتند. در نمونه دوم، بسیاری از تجار و پیشگان جایگاه مهم سیاسی را با استفاده از معاملات با سیاستمداران افغانستان به دست آوردند و متقابلاً سیاستمداران نیز پول‌های زیادی به دست آوردند. حضور آقای غضنفر به عنوان معاون رئیس جمهور غنی در دور دوم، مصداق این امر بود. در نمونه سوم، بسیاری از کرسی‌ها توسط رفقا و دوستان اشغال می‌شد (مردم به این وضع حکومت اندیوالی می‌گفتند) و افراد شایسته از رقابت آزاد کنار گذاشته می‌شدند. اصلاحات اداری نیز در خدمت شخص رییس جمهور و یارانش بود (فراز، ۲۰۲۱). در مورد آخری، هم کرسی و هم غنی برای ایجاد چهره مثبت، به رسانه‌ها پول می‌دادند تا از آنها تبلیغ مثبت صورت گیرد. به ویژه این مورد درباره غنی کاملاً صادق است. زیرا غنی معاش ماهوار برای ملاهای مسجد در نظر گرفت تا از خود قباحت‌زدایی کرده باشد. رئیس جمهور غنی یک لشکر بزرگ از جوانان بلی‌گوی و گردانندگان جنگ روانی

را در حلقه‌های مختلف اعتماد خویش جمع کرده بود تا در تطبیق افکار او و ذهنیت‌سازی برای عامه نقش بازی نمایند (عاصی، ۱۳۹۸).

۳-۶- ضعف در دیپلماسی

دیپلماسی هنر مدیریت سیاست خارجی است. دیپلماسی کارآمد و باکیفیت چند ویژگی دارد: اول، شناخت مقدمات و محضورات خود و دیگران. دوم، درک درست و واقعی محیط اجرای دیپلماسی. سوم، شناخت و درک درست اهداف و منافع ملی خود و دیگران. چهارم، توازن میان سه عنصر منافع ملی، قدرت ملی و اهداف ملی. پنجم، برقراری تعادل و توازن میان اهداف و ابزار سیاست خارجی. ششم، اولویت‌بندی اهداف ملی بر حسب درجه اهمیت، فوریت و ضرورت آن‌ها. هفتم، اطلاع درست و به موقع از آستانه تحمل و آسیب‌پذیری طرف مقابل. هشتم، شناخت و درک درست از ماهیت و گفتمان قدرت بین‌المللی. نهم، برخورداری از ساختارها، سازمان‌ها و دیوانسالاری کارآمد برای اعمال سیاست خارجی. دهم، بکارگیری کارگزاران و دیپلمات‌های حرفه‌ای با تفکر راهبردی برای هدایت و اجرای دیپلماسی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶: ۲۱۴-۲۱۵).

با توجه به این ویژگی‌ها، هنگامی که به شرایط افغانستان در ۲۰ سال جمهوری نگاه شود، هیچ‌یک را نمی‌توان در تصامیم و رفتار دولت مردان و دیپلمات‌ها سراغ گرفت. افغانستان می‌توانست و فرصت داشت تا روی رسانه‌ها سرمایه‌گذاری نماید، تا چهره مثبتی در منطقه و جهان از این کشور ایجاد شود (دیپلماسی رسانه‌ای)، مگر نه تنها روی رسانه‌ها سرمایه‌گذاری نشد که هیچ، این رسانه‌ها عاملی در کاهش پرستیژ و حیثیت ملی افغانستان شده بودند. نبود دیپلماسی رسانه‌ای، به خدشه‌دار شدن چهره افغانستان نزد جهان کمک کرد. همچنان این کشور می‌توانست با استفاده از سازمان‌های مردم‌نهاد؛ چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، وارد

گفت‌وگو شود (دیپلماسی عمومی / مردمی)، مگر این کار هم صورت نگرفت. در چارچوب دیپلماسی نظامی، رهبران نظامی و سیاسی افغانستان می‌توانستند ناتو را وادار سازند تا پشتیبانی مالی و لجستیکی پشتیبانان طالبان را قطع کند، در غیر آن فشار جامعه بین‌الملل را در پی داشته باشد (دیپلماسی نظامی)، مگر دیده شد که هرگز چنین فعالیتی صورت نگرفت. این کشور می‌توانست روی علم، فناوری، سینما و گردشگری سرمایه‌گذاری نماید (دیپلماسی فرهنگی)، که باز هم دستگاه سیاست خارجی افغانستان اصلاً به این موارد توجه نکرد. در نتیجه، در دیپلماسی بسیار ضعیف عمل نمود و نتوانست جهان و منطقه را راضی نماید تا به این کشور اعتماد نمایند و نیز در سطح داخلی اجماع را برای زمام‌داری نتوانست شکل دهد.

۴. علت‌های اقتصادی فروپاشی جمهوریت

فروپاشی جمهوریت در افغانستان، تنها علت سیاسی نداشت، سرمایه‌داری لگام‌گسیخته وارداتی و نبود شفافیت در برنامه‌های اقتصادی دولت سبب شد که یک اقتصاد سیاه یا به تعبیری «بازار سیاه» در افغانستان میان شرکت‌ها و دولت از یک‌سو، و میان کمک‌کنندگان خارجی و دولت از سوی دیگر، شکل بگیرد که این هم به نوبه خود تأثیر ناگوار بر رشد و توسعه داخلی گذاشت و افغانستان را به پرتگاه سقوط سوق داد.

۴-۱- رشوه‌خواری و فساد اداری

فساد، بیرون رفتن از حد اعتدال است که با سوءاستفاده از امکانات و منابع عمومی برای به دست آوردن منافع شخصی تبلور می‌یابد. فساد از لحاظ حقوقی، رفتار منحرف‌شده‌ای از ضوابط و وظایف رسمی یک نقش عمومی است که بنابر موضوعاتی به ملاحظات خصوصی یا ملاحظات قومی و منطقه‌ای رخ می‌دهد

(هیوود، ۱۳۸۱: ۴۷۵). فساد شکلی از رفتاری است که مطابق استانداردهای مورد پذیرش جامعه نباشد. اصطلاح فساد به معنای نقض استانداردهای رسمی اداری یا تخلف از استانداردهای غیررسمی یا هنجاری درباره الزامات رفتاری مسوولین یا تخطی از هر دوی این استانداردها است. اگر استانداردهای قانونی و هنجاری باهم ترکیب شوند، چهار وضعیت متفاوت از رفتار حکمرانی خواهیم داشت: ۱) پذیرش معیارهای قانونی + پذیرش معیارهای هنجاری = «رفتار به لحاظ بروکراتیک پذیرفته شده»؛ ۲) عدم پذیرش معیارهای قانونی + پذیرش معیارهای هنجاری = «رفتار قابل تحمل»؛ ۳) پذیرش معیارهای قانونی + عدم پذیرش معیارهای هنجاری = «رفتار شرم‌آور»؛ ۴) عدم پذیرش معیارهای قانونی + عدم پذیرش معیارهای هنجاری = «فساد مضاعف» (رز و پیفر، ۱۴۰۰: ۳۸-۴۲).

زمانی که به افغانستان در ۲۰ سال جمهوریت نگاه شود، دیده می‌شود که زمامداران و کارکنان بلندرتبه، نه «رفتار قانونی» و نه هم «رفتار بر طبق هنجارها» داشته‌اند. از این رو، می‌توان گفت که افغانستان درگیر فساد مضاعف بود. یعنی رفتار حکمران‌ها نه با معیارهای قانونی برابر بود و نه هم با معیارهای هنجاری. به سخن دیگر، مردم افغانستان رفتار کارکنان دولتی را عملاً نکوهش می‌کردند و از دید فرهنگی، این رفتارها برایشان قابل قبول نبود. زیرا کارکنان و زمامداران هم قانون را نقض می‌کردند و هم رفتارشان هنجارهای پذیرفته‌شده جهانی و ملی را نقض می‌کرد. در واقع فساد اداری یک‌چهارم تولید ناخالص داخلی را در اختیار گرفته بود (UNODC، 1388: 9).

اگر خدمات دولتی را به دو بخش کلی، یعنی خدمات مفید (آموزش و بهداشت) و خدمات ضروری، نه لزوماً خوش‌آیند (پولیس و دادگاه) تقسیم نماییم، فساد و رشوه می‌تواند بنیادهای جامعه را مختل نماید. زیرا، حجم زیادی از پولی که باید برای توسعه کشور صرف شود، به جیب سیاست‌مداران و کارکنان خدمات عمومی

سرازیر می‌شود. کوفی عنان هنگام امضای کنوانسیون مبارزه با فساد سازمان ملل در ۲۰۰۵ گفته بود: «فساد از راه کاهش منابع مالی توسعه، تضعیف توان دولت‌ها در تامین خدمات پایه، افزایش نابرابری و بی‌عدالتی، دل‌سرد کردن سازمان‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاران خارجی برای اعطای کمک و سرمایه‌گذاری، به اقشار فقیر جامعه آسیب می‌زند. حکمرانی بد می‌تواند پابرجا بماند، چرا که بیش‌ترین نفع را از آن، کسانی می‌برند که بیش‌ترین قدرت را داشته باشند» (رز و پیفر، ۱۴۰۰: ۱۷-۱۸).

این سخنان کوفی عنان در افغانستان کاملاً صادق است. چون فساد اقتصادی در افغانستان با فساد سیاسی و فساد اداری و فساد اخلاقی مرتبط شده بود. فساد اقتصادی به فساد سیاسی از آن‌جایی مرتبط شده بود که کارکنان و یا مقامات بلندپایه دولت کوشیدند پروژه‌ها را به کسانی بدهند که برایشان سود مالی داشته باشد. در صورت گرفتن پروژه توسط شرکت، این شرکت مجبور بود از کیفیت خدمات کسر نماید، تا بتواند رشوه‌های داده شده به مقامات سیاسی را جبران نماید. از سوی دیگر، فساد اقتصادی با فساد اداری زمانی مرتبط شد که بسیاری از قراردادها مکتوب نمی‌شد تا ردی برای پاسخ‌گویی به مردم وجود نداشته باشد و رسانه‌ها نتوانند این شرکت‌ها و دولت را زیر پرسش بگیرند. فساد اقتصادی چون منجر به فقر، بی‌عدالتی و ناامنی شغلی می‌شود، با فساد اخلاقی نیز مرتبط می‌شود.

افغانستان عملاً درگیر فساد چندبعدی بوده و کارمندان دولت می‌کوشیدند با شرکت‌های داخلی و خارجی به شرطی توافق نمایند که بخشی زیادی از پول میان مقامات و شرکت‌ها تقسیم شود. بر بنیاد آمارها، افغانستان نمونه‌های بی‌شماری را در این مورد گواه است. در واقع، از هر ۱۰ تن، ۷ تن در این کشور گواه فساد بوده‌اند (عرفان‌یار، ۲۰۲۰).

۴-۲- کاهش سرمایه‌گذاری

سرمایه‌گذاری وضعیتی است که در آن سرمایه‌داران می‌کوشند پول خود را در بخش‌های گوناگون تولیدی، ساختمانی، استخراج معادن، کشاورزی و خدماتی برای افزایش بهره‌وری مصرف نمایند. سرمایه‌گذاری به دو گونه است. یا سرمایه‌گذاری توسط تجار ملی و محلی صورت می‌گیرد، یا توسط سرمایه‌داران خارجی. اگر توسط سرمایه‌داران داخلی صورت گیرد، آن را «سرمایه‌گذاری داخلی» می‌نامند و اگر توسط شرکت‌های خارجی صورت گیرد، به آن «سرمایه‌گذاری خارجی» می‌گویند که خود انواع گوناگون دارد که در یک دسته‌بندی کلان می‌توان آن را به «سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی» و «سرمایه‌گذاری غیرمستقیم خارجی» تقسیم کرد. سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی دو متغیر مهم افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی یک کشور هستند.

بر بنیاد آمار اداره پشتیبانی از سرمایه‌گذاری در افغانستان (آیسا)، از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳، بیش‌ترین سرمایه‌گذاری در بخش خدمات صورت گرفته است. در حقیقت، ۴٪ در زراعت، ۱۲٪ در تولیدات، ۱۵٪ در استخراج معادن، ۳۰٪ در ساختمانی و ۳۹٪ در بخش خدماتی سرمایه‌گذاری شده است. در این دهه، افغانستان از ۱۴۱ میلیون، به ۲ میلیارد و ۱۴۵ میلیون دالر رشد سرمایه‌گذاری را تجربه کرده است که از این میان ۷۴٪ آن سرمایه‌گذاری داخلی و ۲۶٪ را سرمایه‌گذاری خارجی به خود اختصاص داده است (ریاست تحلیل و ارزیابی، بی‌تا). بر بنیاد یافته‌های «آیسا» سرمایه‌گذاری خارجی تا سال ۲۰۰۹ موفق بوده و سیر صعودی داشت، مگر پس از آن، این سرمایه‌گذاری آهسته‌آهسته کاهش پیدا کرده است. قدرت‌یابی طالبان، گفت‌وگوهای صلح، خروج سربازان خارجی از افغانستان، حس تهدیدات امنیتی و مهاجرت، از همه مهم‌تر، فساد در گمرکات دولتی دلایلی اصلی کاهش سرمایه‌گذاری در افغانستان بود.

۴-۳- فرار سرمایه

فرار سرمایه از یک کشور، دلایل زیادی دارد. یکی از عوامل اصلی فرار سرمایه، افزایش نرخ پول است. با فرض این که دیگر متغیرها ثابت باشد، زمانی که ارزش پول ملی کاهش یابد، باشندگان آن دولت و یا بازارگانان، پول‌های خود را به پول بااعتمادتر (در شرایط موجود، دالر) تبدیل می‌نمایند. دلیل دیگر فرار سرمایه، زمانی است که قوانین مدون پشتیبانی از سرمایه‌گذاری نباشد. مقررات سخت‌گیرانه و مداخله‌برانگیز دولت و کاهش پشتیبانی از سرمایه‌گذاری توسط دولت، سبب می‌شود که تجارت‌پیشگان سرمایه‌گذاری بلندمدت نکنند. دلیل دیگر آن، ناامنی است (افشاری و همکاران، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۴).

زمانی که به افغانستان نگاه شود، هر سه علت را به صورت هم‌زمان می‌توان شاهد بود. در دهه دوم، به‌ویژه در دوره غنی، نرخ ارز افغانستان در برابر دالر کاهش یافت (دو برابر: یعنی از ۴۰۰۰ به ۸۰۰۰)، این امر زمینه‌ساز تبدیل پول از افغانی به دالر توسط سرمایه‌گذاران شد و برای این که امنیت پولی فراهم آید، این پول در بانک‌های بیرون از افغانستان سپرده شدند؛ حتا بسیاری از مردم سپرده‌های خود را به دالر تبدیل و سپس به بیرون منتقل کردند. قواعد سخت‌گیرانه دولت نیز سبب شد تا سرمایه‌گذاران علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری بیش‌تر نداشته باشند و در بلندمدت به دولت افغانستان بدبین شوند. ناتوانی دولت افغانستان برابر مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی فرار پول و سرمایه را شدت بخشید، تا جایی که افغانستان جایگاه خود را برای سرمایه‌گذاران به طور کلی از دست داد.

۴-۵- فقر و بیکاری

فقر، در محدودترین تعریف خود ناتوانی در برآورده ساختن نیازهای اولیه زندگی است. بانک جهانی فقر را محرومیت رسمی یا ضمنی از رفاه می‌داند. از دید این نهاد، فقر درآمد پایین و ناتوانی برای به دست آوردن کالای اساسی و خدمات لازم برای بقای عزت نفس است. بر بنیاد آمار وزارت اقتصاد افغانستان، از ۲۰۰۷-۲۰۱۱ به رغم رشد ۱۰ درصدی، ۳۶ درصد مردم این کشور فقیر بودند. این یعنی از سه تن، یک تن توانایی رفع نیازهای اولیه خود را نداشت. جالب این است که میزان فقر در این چند سال بی‌تغییر مانده ولی نابرابری از ۲۹٪ به ۳۱٪ افزایش یافته است (وزارت اقتصاد افغانستان، ۱۳۹۴: ۴). این بدان معناست که از کمک‌های جامعه بین‌الملل، تنها طبقه بالای جامعه سود برده است. افزون بر آن، در دوران انتقال مسوولیت از نیروهای خارجی به نیروهای داخلی، یعنی از ۲۰۱۲- تا ۲۰۱۴، فقر از ۳۶٪ به ۳۹٪ افزایش یافت. در این زمان افغانستان به سوی بحران مهاجرت و بیکاری نیز سوق یافت، تا جایی که بر بنیاد آمارها، بیجاشدگان به سه میلیون تن رسیدند که ۲۲٪ آن‌ها خانه‌های خود را ترک کردند. بحران موجود، تقاضا برای کار را کاهش و بیکاری را افزایش داد و نزدیک به دو میلیون شغل در این دوره از میان رفت. خلاصه از ۱۰ شغل در افغانستان ۹ شغل از میان رفت (بانک جهانی و وزارت اقتصاد افغانستان، بی‌تا: ۶-۷).

۵. علت‌های اجتماعی فروپاشی جمهوری

جمهوریت افغانستان از بعد اجتماعی نیز آسیب‌پذیر بود که بیش از هر بعد دیگری شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته است. مهم‌ترین عوامل اجتماعی-و فرهنگی را می‌توان تبعیض در استخدام، فساد اخلاقی، عدم انسجام اجتماعی، سیاسی شدن هویت‌ها و فرار مغزها دانست.

۵-۱- تبعیض در استخدام

تبعیض، برتری دادن آنچه خودی نامیده می‌شود بر آنچه غیر خودی نامید می‌شود، است. در تبعیض، به غیر خودی‌ها اجازه ورود به دستگاه سیاست و حکومت داده نمی‌شود. زمانی که تبعیض مبنای رفتار مقامات بلندپایه و میان‌پایه حکومت‌ها شود، مشروعیت نظام و دستگاه سیاسی تضعیف شده و امکان براندازی آن از سوی شهروندان آسیب‌دیده از تصمیمات تبعیض‌آمیز، افزایش می‌یابد. به رغم آن‌که افغانستان هم متعهد به حقوق بشر بود و هم در قوانین داخلی (قانون اساسی، قانون کار و قانون کارکنان خدمات ملکی، قانون اجراء اداری، قانون معاف، مسوده قانون منع تبعیض و...) علیه تبعیض راهکارهای قانونی طراحی کرد، اما در دوره اشرف غنی این کشور عملاً گواه افزایش تبعیض روش‌مند و هدف‌مند بود، تاجایی که دیگر اقوام امیدی برای بالا رفتن از نردبان‌های سیاسی و اداری را نداشتند (عرفان‌یار، ۲۰۲۰). دیگرپنداری رویکرد قاطع سیاست غنی در زمام‌داریش بود.

۵-۲- فساد اخلاقی و کاهش اعتماد سیاسی

فساد اخلاقی تعریف گسترده‌ای دارد، این مقاله تنها متناسب با شرایط افغانستان، فساد اخلاقی را سواستفاده از زنان در بدل مقام سیاسی و اداری تعریف کرده است. بنابراین، فساد اخلاقی حالتی است که کسی برای زمینه‌سازی حضور زنان در سیاست و یا اداره، از آن‌ها تقاضای جنسی نموده و در برابر مقام و پاداش‌های سیاسی و اجتماعی، خواهان هم‌بستری با فرد مورد نظر باشد. این وضعیت بیش‌تر در کشورهایی صورت می‌گیرد که تبعیض جنسیتی جزو فرهنگ آن بوده و بالا رفتن از نردبان اجتماعی برای زنان کار ساده‌ای نبوده باشد. افزون بر آن، زمانی که

شهرت برای زنان یک امتیاز سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیباشناختی به شمار آید، چنین وضعیتی به راحتی می‌تواند شیوع پیدا نماید.

در افغانستان، فساد اخلاقی یکی از مسایل کلیدی زمامداری در ۲۰ سال جمهوریت؛ به ویژه در دوره زمامداری اشرف غنی بود. حضور زنان در قدرت بدون درخواست جنسی گروه حاکم بر ارگ کاری دشوار به نظر می‌رسید. بسیاری از زنان تحصیل کرده از حق برخورداری از امتیاز سیاسی محروم شده و به جای آن‌ها زنان متهم به ارتباط جنسی با گروه ارگ، پست‌های مهم دولتی را از آن خود می‌کردند (احمدی، ۱۳۹۸) و (یاوری، ۲۰۱۹).

این مسئله زمانی از حد شایعه فراتر رفت که بسیاری از زنان انتخاب شده توسط تیم غنی نه تنها توانایی اداری و علمی در زمینه مربوط را نداشتند، که حتا خواندن و نوشتن را به سختی بلد بودند؛ درحالی که در افغانستان زنان تحصیل کرده و ماهر زیادی بودند، هرگز آن‌ها گماریده نشدند. حکومت بیش‌تر پشتیبان زنانی بود که در سکوت و حرف‌شنوی، منافع آن‌ها را دنبال می‌کردند، نه منافع زنان و نسل جوان باسواد و خلاق را (محمدی، ۲۰۲۱). جالب است که حضور این دسته از زنان برای غنی در نشریات غربی یک امتیاز به شمار می‌رفت و توانست توجه برخی نهادهای پشتیبان زنان را جلب نماید. این وضع در جامعه افغانستان بیش‌تر و بیش‌تر حکومت را در چشم مردم خوار و ذلیل ساخت و به براندازی آن به مثابه حکومت فاسد و دست‌نشانده کمک کرد.

۵-۳- نبود انسجام اجتماعی

از دید بوزان (Buzan, 1983)، یک پارچگی اجتماعی در عصر مدرن دشوار به نظر می‌رسد. زیرا، دولتی که مرزهای سیاسی آن با مرزهای قومی آن سازگاری کامل داشته باشند، یعنی همان مدل ملت - دولت کامل کار بسیار دشواری است. هرچند

چندپارچگی هم یک عامل برای عقب ماندگی نیست، با این حال، نبود یک پارچگی در شرایطی که هنوز عقل مدرن مبنای رفتار آدمی نباشد، می تواند زمینه ساز تقابل گروه های هویتی شود. این تقابل و ناهم سویی سبب امنیتی دیدن و امنیتی سازی هویت های گوناگون در افغانستان شده است. شکل گیری هویت کلان ملی را به مرحله ای از پختگی لازم نرسانید (افخمی، ۱۳۹۷). از این رو، عدم انسجام اجتماعی یکی از زمینه های ایجاد بحران سیاسی و اجتماعی و در نهایت یکی از عوامل فروپاشی نظام جمهوری شد.

۴-۵- سیاسی شدن هویت ها

سیاسی شدن هویت وضعیتی است که در آن گروه ها در برابر سیاست امتیازطلبی قومی، هویت خود را امنیتی کرده و حس تهدید را برای هم تبارهای خود افزایش می دهند که متقابلاً این هم تبارها موضع تدافعی اختیار کرده و رفتار حکومت قومی را به معنای حذف و یا ادغام هویت خود تفسیر و ارزیابی می نمایند. هر دو مورد، یعنی سیاست حذف هویت ها و یا سیاست ادغام دیگر هویت ها توسط یک قوم، منجر به سیاست مقاومت شده و زمینه هم دیگرپذیری را از میان می برد (عاقلی، ۱۳۹۹: ۱۲۲-۱۲۵).

در افغانستان ۲۰ سال جمهوریت، گروه های قومی زیادی هویت خود را سیاسی کرده و موضع دفاعی در برابر هویت افغانی (=پشتونی) در پیش گرفتند که این وضعیت به واگرایی اجتماعی و به دنبال آن، واگرایی سیاسی انجامید و ظرفیت دولت را نه تنها ملت سازی کاهش داد، که منجر به عدم پشتیبانی از دولت و در نتیجه عاملی برای فروپاشی آن شد.

۵-۵- فرار مغزها

بحران ۲۰۱۴، یکی از محورهای مهم شکست دولت‌سازی امریکایی و پیروزی طالبان بود. در واقع، اگر چند نقطه عطف برای پیروزی روایت طالبانی باشد، یکی آن، همین بحران ۲۰۱۴ بود که غربی‌ها آن را ساختند و رسانه‌ها آن را تقویت کردند (بولمر، ۱۴۰۲: ۲).

بحران ۲۰۱۴، کلیدی‌ترین افراد و نخبه‌ترین افراد را مهاجر ساخت. منابع انسانی ۱۳ ساله‌ای که افغانستان ساخت، ظرف یک تا دو سال افغانستان را ترک کردند. آن‌ها کسانی بودند که هم علم داشتند و هم مهارت. با رفتن آن‌ها، افغانستان مهم‌ترین نیروی انسانی خود را از دست داد. تهدید ۲۰۱۴ تا اندازه‌ای جدی شد که با تبلیغات رسانه‌ها بیش از هزاران نفر این خاک را ترک گفتند و روانه اروپا، کانادا و آمریکا شدند. از دید مکتب کپنهاگ، مهاجرت شاخص خوبی از ناامنی است. چون کسانی که مهاجر می‌شوند، فکر می‌کنند که زندگی شان در خطر است و بنابراین می‌کوشند تا جای مناسبی برای زندگی خود بیابند. پس از سال ۲۰۱۴ که هم‌زمان به خروج نیروهای خارجی بود، مهاجرت در افغانستان اوج گرفت و خیلی‌ها حتا خانه‌هایشان را فروختند تا به کشورهای اروپایی برسند (افخمی، ۱۳۹۷).

۶. علت‌های نظامی فروپاشی جمهوری

فروپاشی نظام، در کنار دلایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی؛ دلیل نظامی هم دارد. برخی از این دلایل ناشی از انتخاب‌ها، برخی نیز ناشی از ساختار تصمیم‌گیری بود. ارتش افغانستان به‌رغم این‌که روحیه نیرومند جنگی داشت، ولی به دست کسانی مدیریت می‌شد که یا دانش کافی نداشتند و یا تجربه لازم را به دست نیاورده بودند (فراز، ۲۰۲۱). این دو به نوبه خود ناشی از فساد سیاسی در ارتش بود. این وضعیت،

بی‌اعتمادی را میان رده‌های پایینی و بالایی سبب شد و بستر فروپاشی را فراهم آورد. اکرام اندیشمند ۱۴ دلیل را برای فروپاشی ارتش برمی‌شمارد (اندیشمند، ۱۴۰۰). من باور دارم دلایل را دمی‌توان به چند علت اصلی کاهش داد: نبود استراتژی؛ ضعف در فرمان‌دهی به دلیل عدم شایسته‌سالاری؛ بی‌باوری سربازان به حکومت و مقامات سیاسی؛ و سیاسی شدن ارتش.

۱-۶- نبود استراتژی در جنگ

استراتژی طرح جامعی است که دورنمای فعالیت نظامی را مشخص می‌کند. استراتژی مشخص می‌کند که چه زمانی، با چه سازوکاری، با چه ابزاری و با چه بودجه و امکاناتی وارد جنگ و یا دفاع شویم. در تعریف ارتش ایالات متحده، استراتژی نظامی «هنر و علم به کارگیری نیروهای مسلح یک ملت به منظور تامین اهداف سیاست ملی با به کارگیری نیرو یا تهدید به اعمال قدرت است (طباطبائی و آسمانی‌کناری، ۱۳۹۹: ۲۳۰-۲۳۱). در صورت نبود استراتژی، پیروزی و شکست قابل پیش‌بینی نبوده و نمی‌توان دست به اقدام زد؛ تنها می‌توان ناظر بود و واکنش نشان داد. استراتژیست‌هایی مانند سان زه^۱ باور دارند که انسان نخست در استراتژی باید ببرد و سپس در عمل وارد جنگ شود. از دید سان زه (سان‌زه، ۱۴۰۱) برای ساخت استراتژی دو نکته مهم است: خود را بشناس و دشمن را بشناس.

در افغانستان ۲۰ سال جمهوریت چه استراتژی جنگی یا دفاعی داشته‌ایم؟ آیا خودمان با شناخت از خود و از دشمن استراتژی ساخته‌ایم، یا غربی‌ها برای ما استراتژی ریختند که نه شناخت کافی از افغانستان داشتند و نه شناخت جامع از دشمن؟ از دید جان باز، در افغانستان سه دکترین تدریس می‌شده است (دکترین

^۱ Sūn Zǐ

دفاع فعال؛ که دکترین ارتش ایالات متحده آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بود؛ دکترین پشتیبانی هوایی نبرد زمینی؛ که دکترین ارتش ایالات متحده در زمان جنگ سرد در اروپا بود و بیشتر به جزو تانک‌های پیاده ارتش تدریس می‌شد و دکترین سلطه در همه ابعاد؛ که دکترین جاری ارتش ایالات متحده آمریکا است (جان‌باز، ۱۴۰۰) که هر سه بومی نبوده و قابلیت کاربست را در وضعیت افغانستان نداشتند. در نتیجه، می‌توان گفت افغانستان در این دوره ۲۰ ساله اصلاً استراتژی نداشته است. از این رو، ضعف در رهبری و مدیریت نهادهای امنیتی و نیز نبود یک دورنمای جامع و استراتژی روشن، ارتش را در سردرگمی مطلق قرار داد. زیرا، نه دوست مشخص بود و نه دشمن. مقامات گاهی طالبان را برادر و گاهی هم رقیب سیاسی می‌دیدند. پس ارتش با چه کسی باید می‌جنگید؟ این وضعیت توازن را به نفع طالبان تغییر داد (مقدس، ۱۴۰۰: ۶۵).

۶-۲- ضعف در رهبری نظامی

مولفه‌های قدرت نظامی یک کشور عبارت‌اند از: فناوری نظامی و دفاعی؛ توان مدیریت، فرمان‌دهی و رهبری نظامی در بکارگیری بهینه منابع موجود در زمان مناسب؛ کیفیت نیروهای نظامی، تجهیزات و کیفیت ابزارها؛ توان اطلاعاتی و ضداطلاعاتی، به معنای کسب اطلاعات راهبردی از ظرفیت، تعداد محل استقرار و تحرکات دشمن در زمان جنگ و صلح (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶: ۲۰۱).

حال با توجه به این مولفه‌ها، نمی‌توان شایستگی در ارتش دولت افغانستان مشاهده نمود. اگر کمی به عقب برگردیم، مشاور شورای امنیت افغانستان در دوره کرزی، دکتر سپینتا بود؛ در حالی که مشاور شورای امنیت افغانستان در دور دوم غنی، حمدالله محب بود. همین کفایت تا یک کارشناس سیاسی به خوبی درک نماید که در سطح تصمیم‌گیری کلان، چه اشخاصی حضور داشتند. فرمان‌دهی جنگ در

افغانستان معمولاً به کسانی داده شده بود که به مقامات درجه یک خویشاوندی و یا دوستی داشتند، نه به کسانی که توانایی طرح جنگی یا مهار گروه‌های هراس افکن را داشتند. این موضوع سبب شد که فرماندهان، وابسته به تصامیم ارگ باشند و کم‌تر تحرک نظامی از خود نشان بدهند. انحصار قدرت در کاخ ریاست جمهوری و به تاخیر افتادن تصامیم نظامی در میدان جنگ، ارتش افغانستان را شکننده ساخت (مقدس، ۱۴۰۰: ۶۵).

عدم شایسته‌سالاری روی دیگر سکه بود. عدم شایسته‌سالاری، عامل مهم ضعف در رهبری و فرمان‌دهی افغانستان بود. اشخاص انتصابی در تصمیم‌گیری‌های نظامی انسان‌هایی با توانایی‌های بلند سیاسی - نظامی نبودند که بتوانند اقدامات خود و دشمن را ارزیابی نموده و برای مهار دشمن نقشه بریزند. چون خود توانایی نداشتند، دستور را از ارگ می‌گرفتند که خود سبب عدم اقدام و یا تاخیر در اقدام می‌شد. حتا در این اواخر حرف به جایی کشید که خود فرماندهان ولایت‌ها و زون‌ها ارتش و تجهیزات را به طالبان تسلیم دادند.

۳-۶- سیاسی شدن ارتش پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سیاسی شدن، وضعیتی است که در آن فرماندهان ارتش مسیر خود را از مسیر اصلی که تحت دستور رئیس قوای مسلح است، جدا نمایند. در چنین حالتی ممکن است زبان، قوم، حزب و یا منطقه عامل تعیین‌کننده رفتارهای نظامیان باشد. ارتش افغانستان در نتیجه مداخله سیاست‌مداران و انتصاب‌های غیر حرفه‌ای، مسیر قومی به خود گرفت و سطح فرار در ارتش افزایش یافت؛ زیرا واسطه‌سالاری و وابستگی به جریان‌های سیاسی و قومی در گزینش، عزل و نصب و ترفیع رُتب افسران از قوماندان تولی تا ستاد ارتش و مقام وزارت دفاع به یک رفتار معمول تبدیل شده

بود. فرزندان و وابستگان بی‌سواد مقام‌های سیاسی و نظامی در قطعات امن پایتخت گماشته می‌شدند، در حالی که افسران جوان و تحصیل‌کرده نظام، به جبهات جنگ در قندهار، هلمند و قندوز گسیل می‌شدند. این گونه بی‌عدالتی‌ها باعث می‌شد تا افسران جوان در گردهمایی‌های خودمانی به نظام سیاسی حاکم ناسزا گفته و از بی‌عدالتی‌های آن بیزار باشند (جان‌باز، ۱۴۰۰).

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی مقاله حاضر فروپاشی جمهوری در افغانستان بود که پس از ۲۰ سال کوشش جامعه بین‌المللی، این کشور نتوانست دوارم بیاورد و طالبان در کم‌تر از یک‌ماه افغانستان را تصرف کردند. گرچه نویسندگان زیادی روی آن کار کرده‌اند، ولی متن قابل‌اتکایی که توانسته باشد این فروپاشی را توضیح دهد، به چشم نمی‌خورد. این پژوهش پس از واکاوی دلایل و شواهد پژوهش‌گران، تحلیل‌گران و تا اندازه‌ای سیاست‌پیشگان، بر این نتیجه دست یافته است که علل درونی عوامل تعیین‌کننده فروپاشی جمهوری چهارم در افغانستان بودند. بر اساس یافته‌های این پژوهش، فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان یک‌شبه اتفاق نیفتاد و از سال‌ها پیش آغاز شده بود. به گونه فشرده علل سیاسی مانند عدم مشروعیت دولت، نبود ایدئولوژی مشروعیت‌بخش، شکاف ملت-دولت، بحران هویت ملی، فساد سیاسی، نبود دیپلماسی کارآمد؛ علل اقتصادی مانند رشوه‌خواری و فساد اداری، کاهش سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه و فقر و بیکاری؛ علل فردی-اجتماعی مانند تبعیض در استخدام، فساد اخلاقی، سیاسی‌شدن هویت‌ها، عدم انسجام اجتماعی و فرار مغزها؛ و علل نظامی مانند ضعف رهبری به دلیل عدم شایسته‌سالاری در ارتش، نبود استراتژی در جنگ، سیاسی‌شدن ارتش، عوامل اصلی فروپاشی جمهوری در افغانستان بودند.

منابع

۱. UNODC. (۱۳۸۸). *فساد داری در افغانستان: قضایای گزارش شده رشوت توسط متضررین*. کابل: دفتر مواد مخدر و جرم ملل متحد. بازیابی از <https://www.unodc.org/documents/data-and-analysis/Afghanistan/Afghanistan-corruption-survey2010-Dari.pdf>
۲. احمدی، سیدالیاس. (۱۳۹۸). *فساد اخلاقی در ارگ؛ تیم دولت ساز خاک به چشم مردم می‌زند*. کابل: خبرگزاری دید. بازیابی از <https://didpress.com/>
۳. اخلاقی، عبدالشکور. (۱۴۰۱). *عامل اجتماعی سقوط نظام جمهوریت*. ۸ صبح. بازیابی از <https://8am.media/the-social-cause-of-the-collapse-of-the-republican-system>
۴. آرن، بصیر. (۱۴۰۰). *شهریور: بازیابی از چرا نظام جمهوری در افغانستان فروپاشید؟*: <https://www.shahrivar.org/1067>
۵. افخمی، محبوب الله. (۱۳۹۷). *ال لبرال دموکراسی در افغانستان و ترکیه و کاهش امنیت در هر دو کشور*. کابل: دانشگاه افغانستان.
۶. افشاری، زهرا، احمد یزدان پناه و آزاده رحمتی زاده. (۱۳۸۸). *رابطه بین سرمایه گذاری مستقیم خارجی و فرار سرمایه: بررسی موردی کشورهای منتخب منطقه منا طی دوره ۱۹۹۱-۲۰۰۶. فصل نامه پول و اقتصاد (شماره دوم)، ۷۹-۱۰۰*.
۷. اقبال، سیدعلی. (۱۴۰۰). *شهریور: بازیابی از خط کشی های قومی منجر به فروپاشی نظام سیاسی در افغانستان شد*: <https://www.shahrivar.org/1079>
۸. اکبرزاده، شهرام و همکاران. (۲۰۲۰). *صلح پایدار در افغانستان*. Middle. Burwood East Studies Forum
۹. اندیش مند، محمداکرام. (۱۴۰۰، ۱۲، ۲۶). *فرار اشرف غنی و فروپاشی جمهوریت در افغانستان*. بازیابی از موسسه فرهنگی سیمرغ: <https://semurgh.com/>

۱۰. اندیش‌مند، محمداکرام. (۱۴۰۰، اسد ۲۴). چرا ارتش افغانستان در جنگ با طالبان دچار ضعف و شکست شد؟. بازیابی از خراسان زمین: <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=4979&>
۱۱. اندیش‌مند، محمداکرام. (۱۴۰۱، اسد ۲۶). خراسان زمین. بازیابی از یک سالگی فروپاشی جمهوری در افغانستان: <https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=5092>
۱۲. بانک جهانی و وزارت اقتصاد افغانستان. (بی‌تا). گزارش تحلیلی وضعیت فقر در افغانستان. کابل: بانک جهانی و زرات اقتصاد. بازیابی از <https://www.acbar.org/upload/1494232625214.pdf>
۱۳. جان‌باز، عبدالصبور. (۱۴۰۰، حوت ۲۴). بررسی عوامل و دلایل فروپاشی ارتش ملی افغانستان. بازیابی از ۸ صبح: <https://8am.media/investigating-the-causes-and-reasons-for-the-collapse-of-the-afghan-national-army>
۱۴. جعفری، موسی. (۱۴۰۰). عوامل موثر بر بازگشت دوباره طالبان. ماهنامه امنیت بین‌الملل، سال چهارم، ۲۳-۳۷.
۱۵. حسین‌زاده، حسن. (۱۳۹۵). واکنش مثبت مجلس افغانستان به موضع اشرف غنی درباره نپذیرفتن کمک‌های پاکستان. دفتر کابل: خبرگزاری جمهوری اسلامی. بازیابی از <https://www.irna.ir/news/82333167/>
۱۶. دهزاد، عبدالمنان. (۱۴۰۰). شهرپور. بازیابی از علل فروپاشی حکومت افغانستان در برابر طالبان: <https://www.shahrivar.org/1064/>
۱۷. دهزاد، عبدالمنان. (۱۴۰۱، ۱۲ ۱۸). یک سال پس از سقوط: مقصر اصلی فروپاشی افغانستان کیست؟. بازیابی از کلکین: <https://kelkein.com/11678/>
۱۸. دهقانی فیروزآبادی، س. (۱۳۹۶). اصول روابط بین‌الملل (۱). تهران: نشر سمت.
۱۹. دولت‌یار، احمدخان. (۲۰۲۱). فاکتورهای به قدرت رسیدن مجدد طالبان و آینده افغانستان. دوه ششم (شماره دوم)، ۴۳۳-۴۵۵.

۲۰. رز، ریچارد و گرین پیفر. (۱۴۰۰). حکمرانی بد و فساد. تهران: انتشارات روزنه.
۲۱. روبین، مایکل. (۱۳۹۸، جوزا). ارزیابی عملکرد تیم ترامپ برای برنامه صلح افغانستان. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
۲۲. روزنامه صبح کابل. (۲۰۲۰). آزادی ۷ هزار طالب دیگر؛ تسلیم‌دهی افغانستان به طالبان. کابل. بازیابی از <https://subhekabul.com/%D8%B3%D8%B1%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/afghanistan-taliban-peacetalks-prisoners>
۲۳. ریاست تحلیل و ارزیابی. (بی‌تا). روند سرمایه‌گذاری در افغانستان: چالش‌ها و فرصت‌ها. کابل: آیسا. بازیابی از [https://pajhwok.com/wp-content/uploads/old/Binder1\(15\).pdf](https://pajhwok.com/wp-content/uploads/old/Binder1(15).pdf)
۲۴. ساداتی، عبدالرضا فرجی‌راد، محمد درخور و سیده‌ادی. (۱۳۹۰). بررسی روند دولت - ملت سازی در افغانستانو موانع پیش‌رو. دانش‌نامه، ۱۱۳ - ۱۳۳. بازیابی از https://daneshnameh.srbiau.ac.ir/article_3996_52c0d0cfb64b9231ad546c4668cab2e0.pdf
۲۵. سانزه. (۱۴۰۱). هنر جنگ. تهران: جامی (مصدق).
۲۶. سجادی، عبدالقیوم، سیاست خارجی افغانستان، کابل: انتشارات دانشگاه خاتم‌النبی
۲۷. سلیمانی‌پورلک، فاطمه. (۱۴۰۰). خروج امریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی بازموازنه. فصل‌نامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره سیزدهم (شماره دوم (پیاپی ۶۸))، ۲۳۳ - ۲۵۸.
۲۸. سیگار. (۲۰۲۱). گزارش ربع‌وار به کانگرس ایالات متحده. پنتاگون: سیگار: اداره سرمفتش ویژه برای بازسازی افغانستان.
۲۹. صدر، عمر. (۱۳۹۹). جمهوری و دشمنان آن: وضعیت جمهوری در افغانستان. کابل: مرکز مطالعات استراتژیک.

۳۰. طباطبائی، سیدمحمد و حدیث آسمانی کناری. (۱۳۹۹). دیپلماسی نظامی؛ راهبرد نوین دولت‌ها در پیگیری سیاست خارجی. فصل‌نامه دولت پژوهی ۱۳۹۹، صفحات ۲۵۶-۲۱۹، سال ششم (شماره ۲۳، پاییز)، ۲۰۱۹-۲۵۶.
۳۱. طلوع‌نیوز. (۱۳۹۳). مخالف سیاسی خواندن طالبان از جانب رییس جمهور. کابل: طلوع. بازیابی از <https://tolonews.com/fa/tawde-khabare/>
۳۲. عاصی، تمیم. (۱۳۹۸). حکومت اندیوالی: گذار از عوام‌گرایی به حمایت‌گرایی. کابل: هشت صبح. بازیابی از <https://8am.media/the-transition-from-folk-to-protectionism>
۳۳. عاقلی، مصطفی. (۱۳۹۶). جنگ افغانستان: تغییر ماهیت جنگ و ادامه ناامنی: شکست راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در افغانستان ۲۰۰۱-۲۰۱۷. فصل‌نامه علمی-پژوهشی رنا، دور اول (شماره چهارم).
۳۴. عاقلی، مصطفی. (۱۳۹۹). رسانه‌ها و امنیت اجتماعی در افغانستان. در مسعود مومن و م. جويا، خبرنگاری صالح و جنگ (ص. ۱۱۱-۱۳۲). کابل: دفتر مدیوتیک.
۳۵. عاقلی، مصطفی، محبوب الله افخمی و احمدزبیر صلاحی، (۱۳۹۸). تحلیل سیاست خارجی در دوره غنی. فصل‌نامه دیپلوماسی و مطالعات بین‌المللی، ۲۰-۴۰.
۳۶. عاقلی، مصطفی. (۱۴۰۲). پیش‌گفتار، در درآمدی بر فدرالیسم، نوشته الویت بولمر. ترجمه جمیل احساس، کابل: انتشارات سعید.
۳۷. عرفان‌یار، احمدشاه. (۲۰۲۰). در حکومت فعلی فساد اداری و تبعیض قومی در سیستم استخدام ادارات وجود دارد. کابل، افغانستان: آژانس خبری پژواک. بازیابی از <https://pajhwok.com/fa/2020/11/22/research-in-the-current-government-there-is-corruption-and-ethnic-discrimination-in-the-employment-system>

۳۸. غفاری‌نسب، م اسفندیار، حمدشریف پویا، محمدعلی قاسمی‌نژاد و سیدابراهیم مساوات. (۱۳۹۷). هویت قومی و هویت ملی در افغانستان. *دوفصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دور ششم (شماره‌ی دوم)*، ۵۹-۸۶
۳۹. فارس‌نیوز. (۱۴۰۱، ۱۱ ۱۳). *رسانه ایتالیایی: اشرف غنی در ازای ۱۱۰ میلیون دلار افغانستان را تسلیم طالبان کرد*. بازیابی از <https://www.farsnews.ir/af/news/14011113000563/>
۴۰. فراز، گل‌رحمان. (۲۰۲۱). *ده اشتباه بزرگ حکومت غنی*. کابل: صبح کابل. بازیابی از <https://subhekabul.com/%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D8%AA/mis-takes-of-president-ghani>
۴۱. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴) اصول روابط بین الملل، تهران: نشر میزان.
۴۲. قیومی، محمدداوود. (۱۴۰۱، ۵ ۱۱). *بازیابی از روایت یک فروپاشی بزرگ: افغانستان چگونه به دست طالبان افتاد؟* <https://8am.media/the-narrative-of-a-great-collapse-how-did-afghanistan-fall-into-the-hands-of-the-taliban>
۴۳. کالی، ریکا اس (۱۳۸۳) مسیره‌های منتهی به فروپاشی دولت: تلاش در جهت دستیابی به مدل تلفیقی از هم پاشیدگی سرزمین، ترجمه احمد شکرچی، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره (۴۲ - ۴۱)، بهار و تابستان صص ۲۲۴-۱۸۷
۴۴. محمدی، لیلا. (۲۰۲۱). *زنان افغانستان؛ قدرت‌مند اما بی‌آدرس*. کابل: صبح کابل. بازیابی از <https://subhekabul.com/%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86/afghan-women-powerful-but-unaddressed>
۴۵. محمودی، زهرا. (۱۳۹۹). *چشم‌انداز و سناریوهای جایگاه طالبان در عرصه حکم‌رانی آینده افغانستان: با تاکید بر رویکرد رسانه‌ای*. پژوهش‌نامه رسانه‌های بین‌الملل، سال پنجم (شماره ششم)، ۲۰۳-۲۲۵.

۴۶. مروتی، سمیه، حمید احمدی و مهدی ذاکریان. (۱۴۰۱). روابط افغانستان و چین: تغییر به سمت شراکت استراتژیک. فصل‌نامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، چهارم (دوم)، ۱-۲۹.

۴۷. مقدس، اعظم. (۱۴۰۰). بررسی علل و زمینه‌های بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان از ۲۰۱۵-۲۰۲۱؛ یک تحلیل سه‌سطحی. دوفصل‌نامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره نهم (شماره دوم پاییز و زمستان)، ۵۵-۸۲.

۴۸. مورتازاشویلی، جونینفر بریک (۱۴۰۰، ۱۱ ۱۷). دلیل سقوط ناگهانی جمهوری اسلامی افغانستان چه بود؟. بازیابی از بهار نیوز: <https://www.baharnews.ir/article/319772/>

۴۹. نصیری، علی. (۱۴۰۰). ریشه‌یابی شکست دولت غنی و پیروزی طالبان در افغانستان. خبرگزاری جمهوری اسلامی. بازیابی از <https://www.irna.ir/news/84438234/>

۵۰. نورزاد، عبدالناصر. (۱۴۰۰، ۹ ۳). واکاوی دلایل فروپاشی نظم سیاسی پسا بن در افغانستان. بازیابی از ۸ صبح: <https://8am.media/investigating-the-reasons-for-the-collapse-of-the-post-bonn-political-order-in-afghanistan>

۵۱. هیوود، پل. (۱۳۸۱). فساد سیاسی. (م. طاهری، مترجم) تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۵۲. وزارت اقتصاد افغانستان. (۱۳۹۴). گزارش وضعیت فقر در افغانستان. کابل: وزارت اقتصاد. بازیابی از <https://moec.gov.af/sites/default/files/2020-03/Poverty%20Statuse%20Report%20Final%20Dari.pdf>

۵۳. یاوری، بشیر. (۲۰۱۹). اشرف غنی و بار سنگین فساد جنسی در حکومت. کابل: روزنامه صبح کابل. بازیابی از <https://subhekabul.com/%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D8%AA/sexual-harassment-in-presidential-palace>

54. Akhavan Kazemi, Masoud and Golnaz Narimani (2023) Conceptual Analysis of the Collapse of the State; In the Context of Systemic Analysis, The State Studies Quarterly, Vol 9, No. 35, pp 195-228.

55. Andisha, N. A. (2022). The Collapse of State in Afghanistan: A Repeat of History? *Journal of Asian Security and International Affairs*. دوره نهم (شماره ۳۸۲-۳۶۹)، Retrieved from <https://doi.org/10.1177/23477970221129901>
56. Buzan, B. (1983). *People, States, and Fear: The National Security Problem in International Relations*. Sussex: A MEMBER OF THE HARVESTER PRESS GROUP: John Spirrs.
57. Easton, David (1957) *An Approach to the Analysis of Political Systems*, *World Politics*, Vol. 9, No. 3, pp 383-400.
58. Goldstone, Jack. 1982. "The Comparative and Historical Study of Revolutions." *Annual Review of Sociology* 8:187-207
59. Mann, Michael. 1993. *The Sources of Social Power, Vol. II: The Rise of Classes and Nation-states, 1760-1914*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
60. Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
61. Tilly, Charles. 1992. *Coercion, Capital, and European States*. Cambridge, MA: Blackwell.